

Contemporary Islamic law Debate

Rethinking the Hermeneutics of Honor Killings in Islamic Law: A Look at the Loss-of-Control Defense in English Criminal Law

Amirreza Fallah Porzahmat¹ Abbas Salmanpour²

1. Graduate of the Master's program in Criminal Law and Criminology, Faculty of Humanities, University of Guilan, Guilan, Iran. Email: fallahhaji@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Humanities, University of Guilan, Guilan, Iran (Corresponding Author). Email: abbas.salmanpour@gmail.com

Abstract

Honor killings represent one of the most severe forms of violence against women, occurring in many societies, including Islamic ones, and are often justified through concepts such as “defense of honor” and “ghayrat” (jealous zeal). The linguistic attribution of these two concepts to Islamic literature raises the question of whether honor killings are confined to Islamic countries or constitute a phenomenon that extends beyond religious and geographical boundaries. Employing a descriptive-analytical method with a comparative approach relative to English law, the present study traces the roots of this problem not to the foundations of Islam, but to historical, cultural, and social patriarchal structures. Drawing on a jurisprudential and legal hermeneutic approach—particularly in analyzing the standing of Article 302 of the Islamic Penal Code and Article 630 of the Islamic Penal Code (Ta’zirat Book) of Iran—the study demonstrates that the legislature formulated Article 630 of the Ta’zirat Book on

Cite this article: Fallah Porzahmat, Amirreza , Salmanpour , Abbas V. (2025). Rethinking the Hermeneutics of Honor Killings in Islamic Law: A Look at the Loss-of-Control Defense in English Criminal Law. *Contemporary Islamic Law Debate*, 3(6), p. 311-344. <https://doi.org/10.22034/cild.2026.22781.1170>

Received: 2025/11/27

Revised: 2026/01/21

Accepted: 2026/02/16

Available online: 2026/03/20

Type of article: Research Article

Publisher: Al-Mustafa International Community

<http://meh.journals.miu.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



the basis of an incomplete adaptation and a prevailing interpretation of the narration concerning Sa'd ibn Ubadah, a narration whose original text in fact emphasizes the rejection of vigilantism, the exclusive authority of the state in administering justice, and the necessity of rigorous proof of adultery. Accordingly, the repeal or revision of these provisions, a dynamic jurisprudential reinterpretation, and the replacement of cultural presumptions with scientific and psychological standards are essential for the realization of a human-centered criminal justice.

Keywords: honor killings, patriarchy, loss-of-control defense, Ghayrat (jealous zeal), Namus (honor).

بازاندیشی تفسیرشناسی قتل‌های ناموسی در حقوق اسلامی با نگاهی به دفاع از دست‌دادن کنترل در حقوق کیفری انگلستان

امیررضا فلاح پرزحمت^۱ عباس سلمان پور^۲

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق کیفری جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران fallahhaji@gmail.com

۲. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران (نویسنده مسئول) abbas.salmanpour@gmail.com

چکیده

قتل‌های ناموسی یکی از شدیدترین اشکال خشونت علیه زنان است که در بسیاری از جوامع از جمله جوامع اسلامی رخ می‌دهد و اغلب با مفاهیمی همچون «دفاع از ناموس» و «غیرت» توجیه می‌شود. انتساب واژگانی این دو مفهوم به ادبیات اسلامی، این پرسش را مطرح به وجود می‌آورد که آیا قتل‌های ناموسی به کشورهای اسلامی اختصاص دارد یا پدیده‌ای فراتر از مرزهای دینی و جغرافیایی است؟ پژوهش حاضر با اتخاذ روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی تطبیقی در مقایسه با حقوق انگلستان، ریشه‌های این معضل را نه در مبانی اسلام، بلکه در ساختارهای پدرسالارانه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جستجو می‌کند. بهره‌گیری از رویکرد تفسیرشناسی فقهی و حقوقی به‌ویژه در تحلیل جایگاه مواد ۳۰۲

استناد به این مقاله: فلاح پرزحمت، امیررضا، سلمان پور، عباس (۱۴۰۴). بازاندیشی تفسیرشناسی قتل‌های ناموسی در حقوق اسلامی با نگاهی به دفاع از دست‌دادن کنترل در حقوق کیفری انگلستان. گفتمان حقوق اسلامی معاصر، ۳(۶)، ص ۳۴۴-۳۱۱.

<https://doi.org/10.22034/cild.2026.22781.1170>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۷؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۲/۲۹

<http://meh.journals.miu.ac.ir/>

ناشر: جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه

نوع مقاله: پژوهشی

۱۴۰۴ © / نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند



قانون مجازات اسلامی و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی کتاب تعزیرات ایران، نشان می‌دهد که قانون‌گذار ماده ۶۳۰ کتاب تعزیرات را بر اساس اقتباسی ناقص و تفسیری رایج از روایت سعد بن عبادہ تنظیم کرده است که در متن اصیل خود بر نفی خودسری، انحصار اجرای عدالت و لزوم اثبات سخت‌گیرانه زنا تأکید دارد. بنابراین نسخ یا بازنگری این مقررات، بازتفسیر پویای فقهی و جایگزینی معیارهای علمی - روان‌شناختی به جای پیش‌فرض‌های فرهنگی، برای تحقق عدالت کیفری انسان‌محور امری ضروری است.

کلیدواژه‌ها: قتل‌های ناموسی، پدرسالاری، دفاع از دست‌دادن کنترل، غیرت، ناموس.

خشونت مبتنی بر جنسیت به‌ویژه در قالب قتل‌های ناموسی، از پیچیده‌ترین چالش‌های حقوق کیفری معاصر به شمار می‌آید که در مرز میان فرهنگ، ساختارهای اجتماعی، تفسیرهای فقهی و سیاست‌گذاری کیفری شکل می‌گیرد. این پدیده به مثابه کنش مجرمانه فردی، بازتاب خلط‌گزاره‌های هنجاری و حقوقی است که در آن مفاهیمی چون «غیرت» و «ناموس» در بستر جوامع پدرسالارانه کارکردی فراتر از معنای اخلاقی می‌یابد و گاه به ابزاری برای توجیه خشونت شدید بدل می‌شوند. طرح این مفاهیم در کنار برخی مقررات کیفری به‌ویژه در نظام‌های حقوقی متأثر از سنت‌های فقهی، این پرسش اساسی را مطرح می‌کند که حدود و ثغور مداخله حقوق کیفری در مواجهه با قتل‌های موسوم به ناموسی چیست؟ و آیا چنین پدیده‌ای ریشه در آموزه‌های دینی دارد یا باید آن را در بسترهای فرهنگی و ساختارهای اجتماعی جستجو کرد؟ بدین ترتیب مسئله اصلی این پژوهش، بررسی ماهیت و خاستگاه قتل‌های ناموسی و تحلیل شیوه بازتاب آن در نظام حقوقی ایران به‌ویژه در پرتو مقرراتی همچون مواد ۳۰۲ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی و سنجش آن در مقایسه با تجربه حقوقی نظام کامن‌لای انگلستان است.

اهمیت پرداختن به این مسئله از آن‌روست که قتل‌های ناموسی نه تنها مصداقی از خشونت شدید علیه زنان محسوب می‌شوند، بلکه می‌توانند بیان‌کننده شیوه تعامل نظام‌های حقوقی با هنجارهای فرهنگی و ساختارهای اجتماعی نیز باشند. درواقع بررسی ابعاد اجتماعی و حقوقی این پدیده نشان می‌دهد چگونه آسیب‌پذیری گروه‌های خاص به‌ویژه زنان، در چارچوب روابط شخصی و خانوادگی می‌تواند به صورت ساختاری بازتولید شود. در این چارچوب، پرداختن به زمینه‌های جرم‌زایی، الگوهای انتخاب بزه‌دیدگان و نقش قوانین و هنجارهای پدرسالارانه، گام نخست برای فهم عمیق‌تر این پدیده و امکان ارائه راهکارهای اصلاحی در سطوح تقنینی و تفسیری محسوب می‌شود.

مجرمان بر اساس نظریه انتخاب عقلایی، به صورت منطقی هزینه و فایده جرایم را ارزیابی می‌کنند و اهداف آسیب‌پذیرتر را برمی‌گزینند (Clarke & Cornish, 1986, p 82-98)؛ از این رو بدیهی است که زنان در برابر سایر افراد، قربانی جرایم خشونت‌آمیزی همچون قتل‌های ناموسی شوند. از آنجاکه زنان عموماً توانایی جسمانی کمتری از مردان دارند، این عدم تعادل قدرت برخی مجرمان را به ارتکاب جرم جسورتر می‌سازد (جعفری، ۱۳۹۸ ه.ش، ص ۷۰). بر اساس آماری در سال ۲۰۲۳، حدود ۵۱,۱۰۰ زن از سوی شرکای صمیمی یا اعضای خانواده خود به قتل رسیده‌اند که معادل حدود ۱۴۰ قتل در روز است و نزدیک به ۶۰ درصد این موارد را شریک فعلی یا سابق آنان مرتکب شده است.^۱ با این حال، قتل‌های جنسیتی به این قلمرو محدود نمی‌شود و اشکالی فراتر از روابط خصوصی از جمله قتل‌های ناموسی، خشونت جنسی و برخی جرایم سازمان‌یافته را نیز دربر می‌گیرد.

در جوامع سنتی و پدرسالارانه، مفهوم «ناموس»^۲ به مثابه یک ارزش محوری فرهنگی، گاه کارکردی فراتر از معنای اخلاقی می‌یابد و به ابزاری برای کنترل و سرکوب اجتماعی بدل می‌شود. قتل‌های ناموسی که عمدتاً زنان و دختران را هدف قرار می‌دهد، از این قاعده مستثنی نیست. این قتل‌ها نه تنها مصداقی از خشونت مبتنی بر جنسیت‌اند، بلکه بازتاب ساختار پدرسالارانه‌ای محسوب می‌شوند که در آن برخی مردان خود را نگهبان شرف خانواده می‌دانند و برای خود نوعی اختیار تصمیم‌گیری برای حیات دیگران قائل می‌شوند. پژوهش حاضر ابتدا به زمینه‌های وقوع قتل‌های ناموسی و بازتولید آن در چارچوب ساختارهای پدرسالارانه می‌پردازد و سپس قوانین متأثر از نگرش‌های پدرسالارانه در جامعه و سیر تحول آنها از گذشته تا کنون را بررسی کرده است. هدف غایی این نوشتار، تبیین ابعاد اجتماعی و حقوقی این مسئله و ارائه پیشنهادهایی برای اصلاح تقنینی و تفسیری در راستای تحقق عدالت جنسیتی است.

قتل‌های ناموسی که غالباً تحت عناوینی چون «حفظ شرف» یا «پاک‌کردن ننگ» توجیه می‌شوند، ریشه در باورهای فرهنگی و تاریخی عمیقی دارند که زنان را در چارچوب نوعی

مالکیت خانوادگی تعریف می‌کرده‌اند؛ به گونه‌ای که در برخی ادوار تاریخی، حتی حق خرید و فروش آنان نیز مفروض دانسته می‌شد (دورانت، ۱۳۶۷ ه.ش، ج ۱، ص ۱۵۷). نقش ساختارهای پدرسالارانه در بازتولید این پدیده درخور توجه است. پدرسالاری به مثابه نظامی اجتماعی - حقوقی که توزیع قدرت را عمدتاً به نفع مردان سامان می‌دهد، زمینه‌ای ایجاد می‌کند که در آن زنان از دسترسی برابر به حقوق اساسی محروم می‌شوند. این ساختار نه تنها در سطح خانواده، بلکه در سطوح کلان‌تر از جمله در تقنین و سیاست‌گذاری عمومی نیز انعکاس می‌یابد؛ برای نمونه در برخی جوامع، قواعد مربوط به ارث، ازدواج و طلاق همچنان به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که برتری ساختاری مردان را تثبیت می‌کنند.

در بسیاری از نظام‌های حقوقی، بقایای این نگرش در قالب پیش‌بینی عوامل تخفیف‌دهنده برای قتل‌های موسوم به ناموسی مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که انگیزه شرف‌گاه در ارزیابی مسئولیت کیفری یا میزان مجازات مؤثر واقع می‌گردد. این رویکردها که گاه ریشه در سنت‌های حقوقی، مذهبی یا میراث تقنینی دوره‌های استعمارگری دارند، در عمل می‌توانند به بازتولید نابرابری جنسیتی بینجامند (de Beauvoir, 1956, p 106-120). با این حال، سیر تحول تقنینی در قرن بیستم و بیست و یکم نشان‌دهنده تغییراتی تدریجی در این حوزه است. جنبش‌های فمینیستی، فشارهای نهادهای بین‌المللی و گسترش گفتمان حقوق بشر، زمینه اصلاح برخی قوانین را فراهم کرده‌اند؛ برای مثال در کشورهایی مانند ترکیه و هند، مقرراتی برای مقابله صریح‌تر با قتل‌های ناموسی تصویب و مجازات‌های شدیدتری پیش‌بینی شده است. در ایران نیز تحولات تقنینی مرتبط با حمایت از خانواده در سال‌های اخیر در چارچوبی محدود، تلاشی برای تعدیل برخی آثار ساختارهای سنتی تلقی می‌شود، هرچند چالش‌هایی نظیر شیوه اجرا و تفسیر قضایی همچنان محل بحث است.

در ادبیات حقوقی و فقهی ایران، پژوهش‌های ارزشمندی در این باره انجام گرفته است.^۳ پژوهش حاضر ضمن توجه به ادبیات موجود، نوآوری خود را در بررسی قتل‌های ناموسی در دو نظام مختلف اسلامی و نظام کامن‌لای انگلستان نهفته و سیر تحولی این کشور در

ناموس کشی را مورد سنجه قرار داده است. پرسش اصلی آن است که آیا قتل‌های ناموسی به کشورهای اسلامی اختصاص دارد یا پدیده‌ای فراتر از مرزهای دینی و جغرافیایی است؟ در پاسخ به این پرسش، پژوهش در چهار گفتار اصلی سامان یافته است؛ گفتار اول پارادایم پدرسالاری را در قوانین کیفری تبیین کرده است؛ گفتار دوم مقوله قتل در فراش را با اتخاذ روش تفسیرشناسی در نظام کیفری اسلام بررسی می‌کند؛ گفتار سوم دفاع از دست دادن کنترل در نظام حقوقی انگلستان را مورد تطبیق قرار داده است؛ درنهایت گفتار چهارم با جمع‌بندی موارد پیش‌گفته، راهکارهایی را برای بهبود ایرادات وارد بر ابقای مواد ۳۰۲ و ۶۳۰ تعزیرات ارائه داده است.

۱. بازتاب پارادایم پدرسالاری در قوانین کیفری

مفهوم «پدرسالاری»^۲ به اواخر قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد و در ابتدا برای توصیف رابطه میان پادشاه و رعیت، صاحب کارخانه و کارگر و مالک و برده به کار گرفته می‌شد (نوبهار و طهرانی، ۱۴۰۱ ه.ش، ص ۳۷۴). امروزه این مفهوم به معنای «همچون یک پدر رفتارکردن» یا «با شخصی دیگر همچون کودک رفتارکردن» تعریف شده است (Suber, 1999, p 632). جامعه زمانی پدرسالارانه محسوب می‌شود که در آن صاحبان قدرت همانند یک پدر، خود را صاحب اختیار ملت بدانند و خود را محافظ افراد در برابر آسیب‌ها و مخاطرات قلمداد کنند (Hosper, 1980, p 255). در چنین جوامعی، حکومت در برابر شهروندان همچون پدر در برابر فرزندان عمل می‌کند و رفته‌رفته با فرزندان بالغ نیز همچون نابالغان رفتار خواهد کرد (Feinberg, 1986, p 4). هنگامی که از قانون‌گذاری پدرسالارانه سخن به میان می‌آید، مقصود مجموعه فرایندهای تدوین، تصویب و اجرای قوانینی است که ساختارهای اجتماعی پدرسالارانه را تقویت، حفظ یا بازتاب می‌دهند. پدرسالاری، نظامی اجتماعی است که در آن مردان به طور نظام‌مند قدرت، کنترل و تصمیم‌گیری اصلی را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، خانوادگی و فرهنگی در دست دارند و زنان غالباً در

موقعیت‌های فرودست، وابسته یا تحت کنترل قرار می‌گیرند (Walby, 1990, p 1-25). یکی از پیامدهای منفی پدرسالاری، نقض اصل بی‌طرفی در حقوق کیفری است (یزیدیان جعفری و خیرمند، ۱۳۹۴ ه.ش، ص ۸۰).

در لغت‌نامه دهخدا، «غیرت» به معنای رشک بردن مرد بر زن خود و برعکس آمده است (شهیدی و معین، ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۱، ص ۱۶۸۹۶)؛ احساسی که در آن شوهر در برابر زن خود حساسیت و پاسداری ویژه‌ای دارد و هرگونه قصد یا نگاه ناپسند دیگری به وی را ناخوشایند می‌شمارد و همین حالت در جهت معکوس نیز صادق است. فرهنگ عمید نیز غیرت را «ناموس پرستی» و «رشک بردن» دانسته است (عمید، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۸۹۶) که پیوند معنایی روشنی با مفهوم ناموس دارد. در این پیوستار معنایی، «ناموس» در فرهنگ دهخدا به معنای «عفت» و «آبرو» آمده است (شهیدی و معین، ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۱۴، ص ۲۲۲۵۶) و در فرهنگ عمید نیز مترادف با «شرف»، «عصمت» و حتی «راز» ذکر شده است (عمید، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۱۱۵۱).

این هم‌نشینی واژگان بیان‌کننده آن است که غیرت نه تنها بار عاطفی و احساسی دارد، بلکه با مفاهیمی چون آبرو، شرافت و عفت اجتماعی گره مستقیم خورده است. این ارتباط در ادبیات و فرهنگ عامه بستری فراهم کرده است که غیرت به مثابه نوعی حساسیت شدید در حفظ حریم جنسی و اخلاقی اطرافیان به ویژه در روابط خانوادگی شناخته شود که بسته به بستر تاریخی و اجتماعی می‌تواند هم در قالب فضیلتی اخلاقی و هم در شکل تعصبی محدودکننده بروز یابد. در فرهنگ اسلامی، غیرت نه به معنای تبعیض یا خشونت علیه زنان، بلکه به معنای پاسداری از پاک‌دامنی و کرامت خانواده تلقی می‌شود. این مفهوم در قرآن و سنت، در مخالفت با رسوم جاهلی همچون استبضاع،^۵ شغار^۶ و بدل،^۷ نمود یافته است (طبرسی، ۱۴۱۵ ه.ش، ج ۸، ص ۱۷۶). اسلام با نهی از این نکاح‌ها، کرامت و حق انتخاب زنان را تثبیت کرد. غیرت راستین نه محدودکردن یا تحقیر زنان، بلکه صیانت از حقوق و حرمت آنان دانسته شده است. در تأیید این کلام، در روایات فقهی آمده است: «الْغَيْرَةُ مِنَ

الْإِيمَانِ وَالْأَبْدَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ» (نوری، ۱۴۰۸ هـ، ج ۱۴، ص ۲۹۲)؛ بدین معنا که «غیرت از ایمان است و زشت‌گویی از جفاکاری و خشونت طبع ناشی می‌شود. «غیرت» در این حدیث به معنای پاسداری از ناموس و صیانت از حرمت‌های خانوادگی دانسته شده است. پیام روایت آن است که مرد با وجود وفاداری و غیرت‌ورزی در برابر همسر، باید از هرگونه خشونت و بدگویی پرهیز کند؛ زیرا کرامت و آرامش زندگی مشترک جز در سایه احترام و مهربانی پایدار نمی‌ماند. گفتنی است واژه غیرت مختص مردان نیست و از ویژگی‌های پسندیده زنان نیز شمرده می‌شود. امام علی (ع) در دعای خود برای پیروانش از خداوند زنانی غیرتمند درخواست می‌کند (راوندی کاشانی، ۱۴۱۸ هـ، ص ۲۸۱). در احادیث دیگر نیز آمده است که غیرت از محبت سرچشمه می‌گیرد (کلینی، ۱۳۶۳ هـ.ش، ج ۵، ص ۵۰۶). با توجه به این روایات، نمی‌توان مفهوم غیرت را مبنایی برای بی‌قانونی یا خشونت علیه همسر دانست، بلکه باید رفتارهای خشونت‌آمیز را در انحرافات اخلاقی جستجو کرد. هنگامی که حتی کوچک‌ترین توهین و ناسزا به زن در اسلام نهی شده است، به طریق اولی ضرب و جرح و قتل نیز مورد نهی قرار می‌گیرد و در چارچوب غیرت جایی نخواهد داشت.

قتل ناموسی در جوامع سنتی و در حال‌گذار به مدرنیته، پدیده‌ای چندوجهی و محصول نوعی کنترل اجتماعی غیررسمی برای حفظ شرف، ناموس و انسجام گروهی است (کبیری، ۱۳۹۷ هـ.ش، ص ۸۱). این کنش اغلب پاسخی به تهدیدهای ناشی از مدرنیته، فردگرایی و تغییرات سبک زندگی زنان در بستر مهاجرت، شهرنشینی، گسترش رسانه‌ها و تضعیف نهاد خانواده تلقی می‌شود (کبیری، ۱۳۹۷ هـ.ش، ص ۸۱). قتل‌های ناموسی عمدتاً کنش‌هایی سازمان‌یافته در چارچوب خانواده و نظام پدرسالارانه‌اند که در آنها مردی از اعضای خانواده به طور هدفمند برای ارتکاب قتل انتخاب می‌شود تا با حداقل هزینه کیفری، حیثیت خانوادگی بازسازی شود. این قتل‌ها به دلیل تلقی مشروعیت اخلاقی و اجتماعی از سوی مرتکبان، غالباً علنی انجام می‌شوند و خشونت مردانه را در پوشش دفاع از حیثیت بازتولید می‌کنند (مقدسی و روستائی، ۱۴۰۳ هـ.ش، ص ۱۵۶). تعارض میان ارزش‌های جمع‌گرایانه

سنتی و ارزش‌های فردگرایانه مدرن به‌ویژه در شرایط تأخر فرهنگی و فروپاشی همبستگی مکانیکی، مشروعیت قواعد سنتی را به چالش می‌کشد؛ در نتیجه قتل ناموسی را می‌توان واکنشی دفاعی به تحولات اجتماعی - فرهنگی و ناتوانی برخی گروه‌ها در سازگاری با نظم اجتماعی جدید دانست.

بدیهی است موضوع «قتل در فراش» مختص ایران نیست؛ در واقع پیش از انقلاب اسلامی نیز این حکم در قوانین جزایی ایران وجود داشت و متأثر از قوانین فرانسه بوده است. ماده ۴۰۹ قانون مجازات عراق مصوب ۱۹۶۹ مقرر می‌دارد: «هر کس یکی از محارم خود را در حال زنا با مردی مشاهده کند و در همان حال آنان را به قتل برساند، حداکثر به سه سال حبس محکوم خواهد شد».^۸ نکته درخور توجه در این ماده آن است که این رویکرد پدرسالارانه صرفاً در شوهر محدود نیست و مرد می‌تواند مادر، خواهر، دختر یا سایر محارم خود را در صورت مشاهده زنا به قتل برساند. همچنین در ماده ۱۵۳ قانون مجازات کویت مصوب ۱۹۶۰ آمده است: «هر کس همسر خود را در حال زنا مشاهده کند یا دختر، مادر یا خواهر خویش را در حال مواجهه با مردی ببیند و در همان حال آن زن یا مرد زانی یا هر دو را به قتل برساند، حداکثر به سه سال حبس و سه هزار روپیه جزای نقدی یا یکی از این دو مجازات محکوم می‌شود».^۹ این قانون تا حدودی دامنه مردسالارانه بودن حکم را کاهش داده است، اما همچنان واجد نگاهی تبعیض‌آمیز است. در ماده ۲۳۷ قانون مجازات مصر مصوب ۱۹۲۷ نیز مقرر شده است: «هر کس همسر خود را در حال زنا مشاهده کند و او و شریک وی را به قتل برساند، به مجازات مقرر در مواد ۲۳۴ و ۲۳۵ محکوم می‌شود». برخی مفسران حقوقی مصر در توجیه این حکم به «از دست دادن کنترل» مرد پس از مشاهده زنا استناد کرده‌اند.^{۱۰}

ماده ۴۱۳ قانون جزای بلژیک مصوب ۱۸۶۷ نیز بیان می‌دارد: «قتل یا ضرب و جرح ارتكابی از سوی یکی از زوجین نسبت به دیگری و شریک وی در حال زنا، موجب تخفیف مجازات است».^{۱۱} نکته مهم در این قانون آن است که این تخفیف شامل مرد و زن می‌شود و اختصاص

به مرد ندارد؛ هرچند در عمل، با توجه به تفاوت توان جسمانی، بهره‌مندی زنان از این تخفیف می‌تواند دشوارتر باشد. در فرانسه نیز این حکم در ماده ۳۲۴ قانون مجازات ۱۸۱۰ پیش‌بینی شده بود؛ با این حال در قانون مجازات ۱۹۹۴ فرانسه، با الهام از اصل برابری جنسیتی و تعهدات بین‌المللی، «قتل در فراش» در زمره قتل عمد با مجازات کامل قرار گرفت.

۲. تفسیرشناسی تفسیرشناسی قتل در فراش در حقوق اسلام

پیش از ورود به تحلیل روایت سعد بن عباد، تبیین مبنای روش شناختی تفسیر ضروری است. در این پژوهش، تفسیرشناسی فقهی و حقوقی نه به مثابه بدیلی برای اصول فقه، بلکه چونان رویکردی تکمیلی در کشف مراد شارع به کار گرفته می‌شود. این رویکرد بر آن است که دلالت‌های لفظی اعم از منطوق و مفهوم، تنها در پرتو بافت گفتمانی، تاریخی و هنجاریِ صدور روایت قابل اعتبار سنجی‌اند. در واقع تفسیرشناسی زمینه‌مند در اینجا نقش ابزار شناسایی «قرینه‌های صارفه و معینه» را ایفا می‌کند و از توسعه ناموجه دلالت مفهومی جلوگیری می‌نماید؛ امری که خود در اصول فقه امامیه، شرط اساسی حجیت مفهوم مخالف تلقی شده است (الرشتی، [بی‌تا]، ص ۹۳). مهم‌ترین مستند در خصوص جواز قتل در فراش، روایت سعد بن عباد است که بدین شرح نقل شده است: اصحاب پیامبر (ص) از سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج و فردی مشهور به غیرت می‌پرسند: «اگر مردی را بر شکم همسرت بیایی، چه می‌کنی؟» سعد پاسخ می‌دهد: «با شمشیر او را می‌زنم». پیامبر (ص) وارد گفتگو می‌شود و می‌پرسد: «چه خبر است سعد؟» سعد توضیح می‌دهد. پیامبر می‌فرماید: «پس چهار شاهد چه می‌شود؟» سعد می‌گوید: «پس از دیدن با چشم خودم و با علم خدا به وقوع زنا؟» پیامبر پاسخ می‌دهد: «آری، حتی پس از دیدن با چشم و علم خدا؛ زیرا خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده و برای کسی که از آن تجاوز کند نیز حدی مقرر کرده است» (حرعاملی، ۱۴۱۶هـ، ج ۲۸، ص ۱۴).^{۱۲} گفتنی است این روایت در دوران آغازین اسلام و در زمانی که قواعد کیفری در حال تکوین بود، نقل شده است. سعد

نماینده نگرش رایج عرب جاهلی در باب غیرت ناموسی است، در حالی که پیامبر (ص) بر لزوم رعایت حدود الهی، از جمله شرط چهار شاهد برای اثبات زنا مطابق آیه ۴ سوره «نور» تأکید می‌کند. این حدیث در چارچوب گفتمان گسترده‌تر مربوط به جرم زنا تحلیل شدنی است و هدف آن مهار رفتارهای خودسرانه از طریق ارجاع به ضوابط شرعی است.

روایت گفتگوی سعد بن عبادۀ با پیامبر (ص)، در شکل‌گیری برداشت قتل در فراش به‌عنوان کنشی قابل توجیه در برخی قرائت‌های فقهی تأثیرگذار بوده است. در بافت اجتماعی مدینه صدر اسلام، حفظ «عرض» و «ناموس» بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت قبیله‌ای به‌شمار می‌رفت. عرف غالب، مشاهده خیانت زناشویی را عاملی محرک برای واکنش شدید، گرچه تا حد قتل، قابل فهم و در مواردی قابل اغماض تلقی می‌کرد. این پیش‌فرض عرفی، افق تاریخی مخاطبان و ناقلان روایت را شکل می‌داد. در افق متن، روایت با پرسش همراهان از سعد درباره واکنش او در صورت مشاهده چنین صحنه‌ای آغاز می‌شود و پاسخ او «أُضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ: با شمشیر او را می‌زنم»، به‌عنوان بازتابی از غیرت قبیله‌ای بیان می‌گردد. واکنش پیامبر (ص) انتقال بحث از حوزه عاطفی، با تأکید بر لزوم تحقق شرایط اثبات جرم، به حوزه حقوقی است. نکته اساسی آن است که در متن روایت، پیامبر اصل احساس غیرت را به‌صراحت نفی نمی‌کند، بلکه آن را در چارچوب ضوابط اثباتی مقتید می‌کند. برای مخاطبان آن دوره، این پاسخ می‌توانست به‌مثابه پذیرش انگیزش عاطفی، مشروط به رعایت تشریفات شرعی تفسیر شود. به این ترتیب، از دیدگاه تفسیرشناسی سه افق تاریخی (عرف غیرتی قبیله)، متنی (عدم نفی صریح، تأکید بر قیود اثبات) و تفسیری (جعل مشروعیت عرفی در قالب مفاهیم فقهی) با یکدیگر در تعامل قرار می‌گیرند. معنای «قتل در فراش» به‌مثابه رفتاری توجیه‌پذیر نه محصول مستقیم خود روایت، بلکه نتیجه گفتگوی این سه افق و تأثیر پیش‌فرض‌های مفسران بر متن است. به بیان دیگر، روایت زمینه‌ساز است و برداشت نهایی محصول فرایند تفسیری و فرهنگی بعدی است که از بذر اولیه متن روییده است.

بیشتر فقیهان شیعه همچون امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله، شیخ طوسی در المبسوط و شهید ثانی در اللمعه از این روایت برای جواز قتل زانی و زانیه توسط شوهر در حال زنا استنباط کرده‌اند (خمینی، ۱۳۹۴ هـ.ش، ج ۱، ص ۵۲۱؛ طوسی، ۱۳۸۷ هـ.ش، ج ۷، ص ۷۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ هـ.ش، ج ۹، ص ۱۲۰). استدلال آنان بر پایه مفهوم مخالف‌گیری (دلالت مفهومی) استوار است. بر اساس مفهوم مخالف‌گیری سنتی، فقیهان استدلال می‌کنند که تأکید پیامبر بر «حدود الهی» و عبارت «پس از دیدن با چشمت»، به معنای جواز اقدام فوری (قتل) است، مشروط بر آنکه بعداً زنا اثبات شود. این دیدگاه ریشه در پارادایم فقهی سنتی دارد که دفاع از ناموس را بخشی از دفاع مشروع، مشابه قاعده «دفع افسد به فاسد»، تلقی می‌کند. با این حال، دو ایراد اساسی بر این تفسیر وارد است: نخست آنکه هرمنوتیک مدرن تأکید می‌کند متون دینی باید در بستر کامل گفتمانی خود^۳ خوانده شوند و معنای حقیقی در سطح گفتمان شکل می‌گیرد، نه صرفاً در سطح واژگان. (Ricoeur, 1976, p 1-22) از این منظر، عبارت «پس چهار شاهد چه می‌شود؟» باید با توجه به نقد سخن سعد بن عبادۀ از سوی پیامبر (ص) تفسیر شود؛ بدین معنا که این حق برای مرد وجود ندارد که خودسرانه همسر خود را به قتل برساند و نتیجه‌گیری مبنی بر جواز قتل، حاصل تفسیر در سطح صرفاً لفظی است. دوم آنکه در اصول فقه، مفهوم مخالف‌گیری قاعده‌ای است که از شرطی بودن یک حکم، عدم آن را در فرض مخالف نتیجه می‌گیرد؛ اما این قاعده مشروط به فقدان قرینه مخالف است (مظفر، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۱۱). حال آنکه در این روایت، تأکید بر لزوم اثبات جرم و رعایت حدود الهی، قرینه‌ای بر نفی اجرای خودسرانه مجازات محسوب می‌شود.

در شرح اشتباه در مفهوم مخالف‌گیری باید گفت فقیهان از عبارت پیامبر (پس از دیدن با چشمت ...) اما خداوند حدودی قرار داده) چنین مفهوم مخالفی استنباط کرده‌اند که «اگر چهار شاهد وجود نداشته باشد، اقدام مجاز است، مشروط بر آنکه بعداً اثبات شود». این برداشت محل تأمل است؛ زیرا ساختار روایت ناظر بر تقیید رفتار به ضوابط شرعی است. پیامبر ابتدا بر لزوم چهار شاهد تأکید می‌کند (نور ۲۴: ۴ - ۶) و سپس تصریح

می‌فرماید که حتی با مشاهده مستقیم نیز باید به حدود الهی پایبند بود. بر این اساس، مفهوم مخالف قابل استنباط آن است که در صورت فقدان علم قاضی برای اثبات جرم و اجرای حد (اعم از رجم یا جلد)، صرفاً وجود چهار شاهد می‌تواند موجب اثبات شود و در غیر این صورت، اقدام خودسرانه تجاوز از حد تلقی می‌شود و خود مستوجب مجازات خواهد بود. در تأیید این کلام، آیت‌الله خویی در مبانی تکمله المنهاج تصریح می‌کند که این روایت دلالتی بر معافیت از قصاص ندارد؛ زیرا پیامبر اقدام سعد را مؤاخذه کرده است. افزون بر این، امکان اکراه زن در ارتکاب زنا گرچه به صورت معنوی، همواره قابل فرض است و نمی‌توان صرف مشاهده را دلیل قطعی بر رضایت دانست (خویی، [بی‌تا]، ج ۴۱، ص ۱۰۶). این برداشت نادرست را می‌توان نمونه‌ای از «هرمنوتیک گزینشی»^{۱۴} تلقی کرد که بخشی از متن را برجسته می‌کند و کلیت گفتمان را نادیده می‌گیرد؛ برای مثال عبارت پایانی روایت «جعل لمن تعدی ذلك الحد حدا» نشان می‌دهد که برای فردی که از حدود الهی تجاوز کند نیز مجازاتی مقرر شده است که بیان‌کننده عدم رضایت شارع به خودسری در اجرای مجازات است (مجلسی، ۱۴۰۶هـ، ج ۱۰، ص ۱۲؛ مجلسی، ۱۴۰۶هـ، ج ۱۶، ص ۹).

۳. قتل ناموسی در لوای «دفاع از دست‌دادن کنترل» در حقوق انگلستان

در حقوق کیفری انگلستان، مفهوم «دفاع از دست‌دادن کنترل» (Loss of Control De-fence) به مثابه یک دفاع جزئی در جرایم قتل، نقش مهمی در تعدیل مسئولیت کیفری ایفا می‌کند. این دفاع که جایگزین دفاع سنتی «تحریک» (Provocation) شده است، بر اساس (قانون پزشکی قانونی و عدالت ۲۰۰۹) (Coroners and Justice Act 2009) معرفی گردید. هدف اصلی آن، تقلیل اتهام «قتل عمد» (Murder) به «قتل غیرعمد» (Manslaughter) در مواردی است که متهم در نتیجه از دست‌دادن کنترل مرتکب رفتار مجرمانه شده باشد. این مفهوم افزون بر ریشه داشتن در اصول عدالت کیفری، بازتابی از تحولات اجتماعی، روان‌شناختی و جنسیتی در نظام حقوقی انگلستان نیز به شمار می‌آید.

۳-۱. تبیین مفهوم دفاع «از دست دادن کنترل»

دفاع از دست دادن کنترل ریشه در دفاع قدیمی «تحریک» دارد که از قرن نوزدهم در حقوق عرفی انگلستان وجود داشت. در قالب دفاع تحریک، متهم می‌توانست ادعا کند که به دلیل تحریک ناگهانی و شدید، کنترل خود را از دست داده و مرتکب قتل شده است. این دفاع در «قانون قتل ۱۹۵۷» (Homicide Act 1957) رسمیت یافت؛ اما با انتقادهای گسترده‌ای مواجه شد. منتقدان از جمله کمیسیون حقوق انگلستان در گزارش سال ۲۰۰۶، تصریح کردند که دفاع تحریک واجد سوگیری مردانه است و غالباً در موارد خیانت جنسی، مانند کشف خیانت همسر، مورد استناد قرار می‌گیرد؛ در حالی که قربانیان خشونت خانگی که عمدتاً زنان هستند، کمتر امکان بهره‌مندی از آن را دارند. برخی تحلیل‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از قتل‌های ارتكابی توسط مردان با مفاهیمی چون قدرت و کنترل پیوند دارد، در حالی که قتل‌های ارتكابی توسط زنان به‌ویژه در بستر خشونت خانگی، غالباً ناظر بر گریز از سلطه و کنترل است. زنان به ندرت از سر خشم مرتکب قتل می‌شوند، در حالی که خشم از عوامل شایع در قتل‌های ارتكابی توسط مردان است. (Quick & Wells, 2006, p 514-524)

در پاسخ به این انتقادات، دولت انگلستان در سال ۲۰۰۹، قانون پزشکی قانونی و عدالت را تصویب کرد که دفاع تحریک را لغو و دفاع از دست دادن کنترل را جایگزین آن کرد. بخش‌های ۵۴ تا ۵۶ این قانون، چارچوب جدیدی ارائه می‌دهند. این تغییر، الهام‌گرفته از گزارش‌های کمیسیون قانون و وزارت دادگستری بر دو «محرک» (Triggers) تمرکز دارد: ترس از خشونت جدی و تحریک شدید ناشی از چیزهایی گفته‌ها یا رفتارهای ارتكابی. این رویکرد از مدل «سندرم زن کتک‌خورده» (Battered Women's Syndrome) در حقوق ایالات متحده الهام گرفته شده و می‌کوشد دفاع را فراگیرتر کند؛ با این حال این دفاع همچنان جزئی است و تنها اتهام قتل را به قتل غیر عمد کاهش می‌دهد، نه اینکه تبرئه کامل ایجاد کند (کار و جانسون، ۱۳۹۶ ه.ش، ص ۱۲۳ - ۱۳۴).

برای موفقیت در این دفاع، متهم باید سه شرط اصلی را اثبات کند؛ همان‌طور که در بخش ۵۴ قانون پزشکی قانونی ۲۰۰۹ مشخص شده است: ۱. ازدست‌دادن کنترل: متهم باید نشان دهد که کنترل خود را از دست داده است و این ازدست‌دادن ناگهانی بوده است. برخلاف دفاع تحریک قدیمی، نیازی به «ناگهانی بودن» مطلق نیست؛ اما دادگاه‌ها مانند پرونده داووز،^{۱۵} تأکید دارند که تأخیر طولانی می‌تواند دفاع را ناموفق کند. این عنصر، جنبه روان‌شناختی دارد و اغلب با شواهد کارشناسی روان‌پزشکی پشتیبانی می‌شود. حذف شرط «ناگهانی بودن» در دفاع فقدان کنترل بدین معناست که دیگر لازم نیست واکنش متهم بلافاصله پس از عامل برانگیزنده رخ دهد. این تحول می‌پذیرد که ازدست‌دادن کنترل می‌تواند تدریجی و حاصل فشارهای انباشته باشد؛ با این حال، باید ارتباط زمانی و علی معقول میان محرک و فعل کشنده وجود داشته باشد. اگر فاصله طولانی یا قصد انتقام احراز شود، دفاع ساقط می‌شود. در نتیجه این حذف انعطاف بیشتری ایجاد می‌کند اما مجوز قتل با تأخیر نیست.^{۱۶} ۲. محرک‌های واجد شرایط: دو محرک وجود دارد: محرک واجد شرایط شامل دو محرک ترس و خشم است. محرک ترس (Fear Trigger): متهم باید ترس از خشونت جدی علیه خود یا شخص دیگری داشته باشد. این محرک برای حمایت از قربانیان خشونت خانگی طراحی شده است و اجازه می‌دهد تا موارد «تحریک آهسته» (Slow-Burn Provocation) مانند سوءاستفاده مداوم در نظر گرفته شود. محرک خشم (Anger Trigger): گفته‌ها یا رفتارهای ارتكابی که «بسیار جدی» (Extremely Grave Character) باشند و سپس بروز احساس توجیه شده‌ای از تحریک شوند. بخش ۵۵ (۶) قانون، مواردی مانند خیانت جنسی یا انتقام‌جویی را مستثنی می‌کند تا از سوءاستفاده جلوگیری شود. ۳. استاندارد فرد عادی: دادگاه باید بررسی کند که آیا یک فرد عادی با سن، جنس و سطح خودکنترلی مشابه متهم، در شرایط مشابه کنترل خود را از دست می‌دهد. این استاندارد عینی - ذهنی، از دفاع تحریک قدیمی الهام گرفته شده اما با تأکید بر «ظرفیت خودکنترلی عادی» (Normal Degree of Tolerance and Self-Restraint) اصلاح گردیده است.

در پرونده دادستان علیه کلینتون دادگاه استیناف جنایی انگلستان،^{۱۷} متهم (داون کلینتون) همسرش را پس از اعتراف او به خیانت جنسی و حرف‌های تحقیرآمیز، کشت و ادعا کرد کنترل خود را به دلیل خشم شدید از دست داده است. او در دادگاه اولیه به قتل عمد محکوم شد؛ اما استیناف کرد و استدلال نمود که خیانت جنسی باید به عنوان محرک واجد شرایط در دفاع از دست دادن کنترل (بر اساس قانون پزشکی قانونی و عدالت ۲۰۰۹، بخش ۵۵) در نظر گرفته شود. دادگاه استیناف (به ریاست لرد ایگور جاج) (Igor Judge) استیناف را رد کرد و حکم داد که خیانت جنسی به تنهایی محرک واجد شرایط نیست (طبق بخش ۵۵(۶) (c))؛ اما می‌تواند بخشی از زمینه کلی باشد اگر با عوامل دیگر ترکیب شود. این تصمیم تأکید کرد که محرک‌ها باید حس شدید بی‌عدالتی ایجاد کنند و عوامل موقتی مانند خیانت، این دفاع را به طور خودکار فعال نمی‌کنند، هرچند زمینه روابط می‌تواند در ارزیابی کلی مؤثر باشد. اهمیت این پرونده آن است که مرزهای دفاع از دست دادن کنترل را در موارد خیانت و روابط عاطفی روشن می‌کند و از گسترش بیش از حد آن جلوگیری می‌نماید که در پرونده‌های بعدی مانند آشملاش ارجاع شده است.^{۱۸} این عناصر، ترکیبی از عوامل ذهنی (مانند ترس واقعی متهم) و عینی (استاندارد فرد عادی) هستند و دادگاه‌ها را ملزم به ارزیابی دقیق می‌کنند.

مورد مهم دیگر، پرونده جوول^{۱۹} است که در آن یک زن قربانی خشونت خانگی، شوهرش را کشت. دادگاه محرک ترس را پذیرفت و دفاع را موفق دانست که نشان‌دهنده پیشرفت در حمایت از زنان است؛ با این حال آمار نشان می‌دهد که غالباً به دلیل دشواری اثبات استاندارد فرد عادی موفقیت اقامه دفاع از دست دادن کنترل از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰، بسیار محدود است.^{۲۰} از منظر نظری، این موارد بحث‌هایی در مورد نظریه "مسئولیت اخلاقی" (Moral Responsibility) مطرح می‌کنند. فیلسوفان حقوقی مانند آنتونی داف (Antony Duff) استدلال می‌کنند که این دفاع، تعادلی میان تقصیر و همدردی ایجاد می‌کند (duff, 2007, p 13-18)؛ با وجود پیشرفت‌ها، دفاع از دست دادن کنترل با انتقادهای جدی روبرو است؛ اول:

تمرکز بر «ناگهانی بودن»، قربانیان خشونت طولانی مدت را نادیده می‌گیرد. گزارش وزارت دادگستری در ۲۰۱۸ نشان داد که زنان اغلب در اثبات محرک ترس شکست می‌خورند؛ زیرا دادگاه‌ها «خوف منطقی» را قبول می‌کنند، نه ترس ذهنی. دوم: جنبه جنسیتی: دفاع قدیمی تحریک اغلب مردان را در موارد خیانت حمایت می‌کرد، اما دفاع جدید تلاش می‌کند این را اصلاح کند. یکی از پرسش‌های مهم در جامعه چندفرهنگی انگلستان این است که آیا «فرد عادی» شامل ارزش‌های فرهنگی می‌شود؟ در پرونده دادستان علیه آشم‌لش^{۳۱} دادگاه استیناف جنایی انگلستان، متهم (هابتم آشم‌لش) پس از مصرف زیاد الکل در یک مهمانی، دوستش را با چاقو کشت و ادعا کرد کنترل خود را به دلیل ترس از خشونت از دست داده است. او در دادگاه اولیه به قتل عمد محکوم شد؛ اما استیناف خواست و استدلال کرد که مستی داوطلبانه‌اش باید بخشی از «شرایط» او در ارزیابی دفاع از دست‌دادن کنترل (بر اساس قانون پزشکی قانونی و عدالت ۲۰۰۹، بخش ۵۴) در نظر گرفته شود. دادگاه استیناف (به ریاست لرد آنتونی هیوز (Anthony Hughes)) استیناف را رد کرد و حکم داد که مستی داوطلبانه نمی‌تواند استاندارد «فرد عادی» (با درجه معمولی تحمل و خویشتن‌داری) را تغییر دهد. این تصمیم تأکید کرد که عوامل موقتی و خودخواسته مانند مستی، در آزمون عینی دفاع لحاظ نمی‌شوند، هرچند ممکن است در ارزیابی از دست‌دادن کنترل واقعی مؤثر باشند. این پرونده مرزهای دفاع از دست‌دادن کنترل را محدود می‌کند و از سوءاستفاده آن در موارد مرتبط با الکل جلوگیری می‌نماید.

۳-۲. نقد بنیادین دفاع «از دست‌دادن کنترل»: ابهام مفهومی و فقدان تعریف دقیق

دفاع از دست‌دادن کنترل، گامی روبه‌جلو در حقوق کیفری انگلستان است که می‌کوشد عدالت را با واقعیت‌های انسانی تطبیق دهد. با جایگزینی دفاع تحریک، دفاع از دست‌دادن کنترل فراگیری بیشتری ایجاد کرده است، به‌ویژه برای قربانیان خشونت خانگی. با این حال چالش‌هایی مانند جنسیت‌زدگی و سختی اثبات، نشان‌دهنده

نیاز به اصلاحات بیشتر است. تحقیقات آینده می‌تواند بر تأثیر آن بر نرخ محکومیت و عدالت اجتماعی تمرکز کند. درنهایت، این دفاع یادآور آن است که حقوق کیفری نه تنها مجازات، بلکه درک عوامل انسانی را نیز باید دربر گیرد. اما ایراد اصلی این دفاع در تعریف ناکافی از «ازدست دادن کنترل» نهفته است. این دفاع بر پایه این فرض استوار است که فرد به دلیل یک محرک واجد شرایط (مانند ترس از خشونت جدی یا اعمال بسیار شدید که حس قابل توجه مورد ظلم واقع شدن را ایجاد کند)، کنترل خود را از دست می‌دهد و این فقدان کنترل منجر به قتل می‌شود (بخش ۵۴ (۱) قانون ۲۰۰۹). با این حال این تعریف ایراد دارد؛ زیرا «ازدست دادن کنترل» را به سطح یک تکانه مقاومت ناپذیر (Irresistible Impulse) حالتی که فرد کاملاً ناتوان از ایستادگی در برابر آن باشد، محدود نمی‌کند و در عوض، به عصبانیت ناگهانی یا واکنش عاطفی بسنده می‌کند. این رویکرد برخلاف استانداردهای روان‌شناختی مانند آنچه در آزمون مک ناتن^{۲۲} برای جنون دیده می‌شود، جایی که فرد باید ناتوان از تشخیص درست و غلط باشد، بیش از حد گسترده است. شاهد مثال این ایراد، زمانی است که فرد در مواجهه با یک حمله یا تحریک، یک سنجش منطقی و عقلایی انجام می‌دهد؛ برای نمونه فرض کنید متهم می‌بیند که می‌تواند واکنش تهاجمی نشان دهد؛ زیرا برتری جسمانی (مانند قدرت فیزیکی بیشتر) یا ابزاری (مانند همراه داشتن سلاح) دارد. در این حالت، او با محاسبه ریسک‌ها و مزایا، تصمیم به حمله می‌گیرد؛ اما اگر این برتری را نداشت، احتمالاً از تهاجم خودداری می‌کرد. این سنجش نشان‌دهنده آن است که کنترل کاملاً از دست نرفته، بلکه فرد هنوز قادر به ارزیابی موقعیت است؛ بنابراین چنین واکنشی نمی‌تواند «ازدست دادن کنترل واقعی» تلقی شود، بلکه بیشتر شبیه به یک انتخاب آگاهانه تحت تأثیر خشم است. این ایراد جنبه جنسیتی پررنگی دارد. مردان به طور کلی از قدرت جسمانی بیشتری نسبت به زنان برخوردارند و این برتری می‌تواند جسارت حمله را افزایش دهد. در نتیجه

دفاع از دست‌دادن کنترل می‌تواند به مثابه ابزاری برای توجیه اعمال خشونت‌آمیز مردان عمل کند؛ زیرا آنها اغلب در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که سنجش عقلایی‌شان (مانند ارزیابی برتری فیزیکی) به نفع اقدام تهاجمی است.

برای رفع این ایراد، دفاع از دست‌دادن کنترل باید در عنصر «محرک واجد شرایط» (بخش ۵۵ قانون ۲۰۰۹) نکته‌ای کلیدی اضافه کند: تحریک باید به حدی شدید باشد که توانایی تصمیم‌گیری و سنجش عقلایی فرد را کاملاً مختل کند. این یعنی استاندارد تحریک مقاومت‌ناپذیر: محرک باید مانند یک تکانه کنترل‌ناپذیر عمل کند، نه صرفاً عصبانیت ناگهانی؛ برای مثال شواهد روان‌شناختی (مانند ارزیابی‌های نورولوژیکی) باید نشان دهد که مغز فرد در حالت «پاسخ جنگ یا گریز» (Fight or Flight) قرار گرفته و قشر لوب پیشانی مغز که مسئول تصمیم‌گیری می‌باشد، مختل شده است (Sapolsky, 2017, p 131). همچنین دادگاه باید ارزیابی کند آیا متهم پیش از اقدام، محاسبه‌ای منطقی (مانند ارزیابی برتری جسمانی) انجام داده یا خیر؟ اگر چنین سنجشی وجود داشته است، دفاع رد شود. افزون بر این برای جلوگیری از تبعیض، استاندارد فرد عادی باید ویژگی‌های جنسیتی و اجتماعی (مانند قدرت جسمانی کمتر زنان) را بیشتر در نظر بگیرد، مشابه پیشنهادها کمیسیون حقوق انگلستان، این اصلاحات دفاع را سخت‌گیرانه‌تر کرده و از سوءاستفاده آن توسط افرادی که هنوز کنترل نسبی دارند، جلوگیری می‌کند. با توجه به موارد گفته‌شده روشن است که دفاع از دست‌دادن کنترل، هرچند پیشرفتی نسبت به دفاع تحریک سنتی است، اما ایراد اساسی دارد؛ زیرا «فقدان کنترل» را به سطح مقاومت‌ناپذیر محدود نمی‌کند و می‌تواند به نفع مردان عمل کند. با تمرکز بر اختلال واقعی در توانایی تصمیم‌گیری، این دفاع می‌تواند عادلانه‌تر شود و از بازتاب پارادایم پدرسالارانه جلوگیری کند. تحقیقات آینده باید بر موارد قضایی واقعی تمرکز کند تا تأثیر جنسیتی آن را ارزیابی نماید.

۴. ایرادات قتل در فراش و چالش‌های حقوقی، جامعه‌شناختی و حقوق بشری

با وجود استدلال‌های پیش‌گفته، بند «ث» و به‌طور کلی ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی، با ایرادات ساختاری و کاربردی متعددی روبرو است که می‌تواند به نقض اصول عدالت کیفری و حقوق بشر منجر شود. این مشکلات را می‌توان در سطوح حقوقی، جامعه‌شناختی و بین‌المللی تحلیل کرد که در ادامه بررسی شده است.

۴-۱. ایرادات حقوقی و ساختاری

نخست: این بند خطر تشویق به «عدالت خودسرانه» (Vigilantism) را افزایش می‌دهد؛ زیرا افراد را به جای توسل به نهادهای قضایی، به اقدام مستقیم ترغیب می‌کند. تبصره ۱ ماده (که برای بندهای دیگر اعمال می‌شود؛ اما برای بند «ث» به صراحت ذکر نشده) نشان‌دهنده تلاش برای کنترل این مسئله است؛ اما عدم تصریح آن در بند «ث» می‌تواند به تفسیرهای موسع منجر شود. همچنین، اثبات "حال زنا" در عمل دشوار است و اغلب به شواهد غیرمستقیم متکی می‌شود که این امر خطر محکومیت‌های ناعادلانه یا سوءاستفاده (مانند صحنه‌سازی برای قتل) ایجاد می‌کند (آقای نیبا، ۱۴۰۲ ه.ش، ص ۲۸۲).

۴-۲. چالش‌های حقوق بشری و بین‌المللی

از منظر حقوق بشر، این بند با ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی^{۲۳} (حق حیات) و ماده ۱۴ (حق دادرسی عادلانه) تعارض دارد؛ زیرا اجازه می‌دهد فردی بدون محاکمه قضایی اعدام شود. گزارش‌های عفو بین‌الملل (مانند گزارش ۲۰۲۳ در مورد ایران) این مقرر را به مثابه نمونه‌ای از "مجازات‌های غیرانسانی" انتقاد کرده‌اند؛ زیرا می‌تواند به سوءاستفاده از قدرت مردانه بینجامد. افزون بر این، در شرایط اجتماعی مدرن، جایی که روابط جنسی خارج از ازدواج ممکن است تحت تأثیر عوامل روان‌شناختی یا اجتماعی باشد، این بند اصل "تناسب" در مجازات را نقض می‌کند و می‌تواند به افزایش نرخ

خودکشی یا فرار زنان از خانواده‌های سنتی منجر شود. اساساً تعالی حکومت‌ها با تأمین امنیت افراد صورت می‌گیرد نه با اجازه انتقام‌گیری به آنان؛ (مدنیان، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۲۸۹). در مجموع این مشکلات نه تنها عدالت کیفری را تضعیف می‌کنند، بلکه به بی‌ثباتی اجتماعی و نقض حقوق اساسی شهروندان می‌انجامد.

۳-۴. اقتباس ناقص و تقنین موازی

این ماده اقتباسی ناقص از تحریرالوسیله امام (ره) است؛ زیرا فقط قسمتی از مسئله که مربوط به عالم اخلاق می‌شود را به ماده قانونی تبدیل نموده‌اند و درباره بعد حقوقی آن یعنی لزوم برآق‌مه شهود، سکوت اختیار کرده‌اند. بند «ث» ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی را باید نمونه‌ای از اقتباس تقنینی معیوب از فقه دانست؛ نه به این معنا که حکم فقهی نادرست است، بلکه از آن جهت که قانون‌گذار، بدون بازطراحی هنجاری، یک گزاره فقهی استثنایی را مستقیماً به نص کیفری الزام‌آور تبدیل کرده است (هاشمی (الف)، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۱۷۵). در فقه بحث از قتل زانیه در حال زنا، ناظر به وضعیتی کاملاً استثنایی و دربستری اخلاقی مطرح می‌شود؛ حال آنکه قانون کیفری موظف است نزاع اجتماعی را حل و فصل کند و نص را به گونه‌ای تنظیم نماید که امکان تفسیر آن به مثابه مجوز انتقام جویی خصوصی از میان برود. سکوت ماده ۳۰۲ درباره سازوکار احراز، کنترل و حل تعارض، موجب می‌شود که این استثنا در ذهن مخاطب قانون، نه به عنوان «رفع ضمان پسینی»، بلکه به شکل «اجازه پیشینی برای قتل» فهم شود. بدین ترتیب، ماده پیش‌گفته به جای ایفای نقش بازدارنده و مهارکننده خشونت، با ابهام هنجاری خود خطر هنجارسازی قتل در بستر غیرت و انتقام را افزایش می‌دهد؛ از این حیث با اصول بنیادین نگارش قوانین کیفری که هدف آن‌ها انحصار اعمال خشونت در چارچوب نظم عمومی است، ناسازگار می‌نماید. (husak, 2005, p 557_560)

ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (کتاب تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) از حیث تاریخی مقدم بر بند «ث» ماده ۳۰۲ (مصوب ۱۳۹۲) است؛ با این حال قانون‌گذار در فرایند تدوین قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، به جای اصلاح یا حذف ماده ۶۳۰، با افزودن بند «ث» ماده ۳۰۲

کوشیده است وضعیت قتل در فراش را در سطح قصاص نیز تعیین تکلیف کند. این اقدام نه تنها به انسجام نظام کیفری منجر نشده است، بلکه با تکرار یک استثنای مبهم در دو قلمرو تعزیر و قصاص، به تقویت برداشت های موسع و هنجارسازی قتل های ناموسی انجامیده است. بند «ث» ماده ۳۰۲ را باید تلاشی ناموفق برای فقهی سازی ماده ۶۳۰ دانست که به دلیل اقتباس ناقص از منابع فقهی و حذف سازوکارهای حقوقی مهارکننده، در عمل خطر مشروعیت بخشی به عدالت خودسرانه را تشدید کرده است.

۴-۴. دخالت فردی در امور کیفری دولت

در چارچوب فلسفه سیاسی و حقوق عمومی، وظیفه یک دولت آزاد و قانون مدار در جایگاه نهاد مرکزی و مشروع جامعه، آن است که از هرگونه توسل فردی به زور برای برقراری نظم و اجرای عدالت جلوگیری کند و مسئولیت پاسداری از حقوق ملت را به طور انحصاری بر عهده گیرد (نوزیک، ۱۴۰۲ ه.ش، ص ۴۳). امنیت جامعه در اساس از دو مسیر مکمل فراهم می شود: نخست: مصونیت شهروندان در برابر تعرضات غیرقانونی دولت به ویژه از طریق پاسداری از حقوق اساسی آنان و جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی از قدرت عمومی؛ دوم: تضمین امنیت مردم با حمایت مؤثر و پایدار از ارزش های بنیادین شهروندی از جمله اجرای عدالت، ارائه خدمات عمومی چون پلیس و دادگستری و ترویج فرهنگ احترام متقابل به حقوق نه اجازه استفاده خودسرانه از زور (هاشمی (ب)، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۲۷۶). جان لاک فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، در کتاب دو رساله درباره حکومت (Two Treatises of Government) روابط زن و شوهر را چونان «جامعه ای کوچک» توصیف می کند که بر پایه قرارداد اجتماعی استوار است. او با نگاهی پدرسالارانه، مرد را به دلیل «توانمندی و نیروی بیشتر» شایسته تصمیم گیری نهایی در امور مشترک می داند. با این وجود این قدرت را به شدت محدود می سازد و مرد را تنها در منافع مشترک مانند دارایی و فرزندان، شایسته حق بر حکمرانی می داند و این برتری را به حقوق شخصی زن، از جمله مالکیت یا آزادی وی تسری نمی دهد. لاک تأکید می کند که این اقتدار چنان از قدرت مطلق یک پادشاه فاصله دارد که زن

می‌تواند بر اساس حقوق طبیعی یا مفاد قرارداد، از شوهر جدا شود. (Locke, 1823, p 139-140)

حتی در این چارچوب پدرسالارانه، لاک هیچ حقی برای مرد در کشتن زن قائل نیست، حتی در موارد خیانت یا اختلاف. این دیدگاه، برخلاف بند «ث» ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ایران (جواز قتل زانیه توسط شوهر)، بر انحصار اجرای عدالت در دست دولت و محدودیت قدرت فردی تأکید دارد. در روایت سعد بن عبادہ نیز تأکید پیامبر بر حدود الهی و لزوم وجود چهار شاهد، نشان‌دهنده رد عدالت خودسرانه است؛ اما تفسیر سنتی آن را به جواز قتل تفسیر کرده است. اگر حتی لاک با پیش‌فرض‌های پدرسالارانه خود، چنین حقی را انکار می‌کند، قوانین مدرن نیز باید با محدود کردن قدرت فردی و تضمین حقوق زنان، از تکرار خشونت جلوگیری کنند. این رویکرد می‌تواند به اصلاح قوانین مرتبط با قتل‌های ناموسی در ایران یاری رساند تا خشونت جنسیتی جای خود را به عدالت مبتنی بر قانون دهد. در خصوص ماده ۳۰۲ به‌ویژه بند «ث»، دولت ایران موظف است با اصلاح مقررات، از جمله پیش‌بینی الزام دادرسی پیشینی برای تمامی بندها و نیز تقویت سازوکارهای حمایتی، مانند ایجاد و توسعه مراکز مشاوره خانواده و حمایت از قربانیان خشونت خانگی، از شهروندان - به‌ویژه زنان و افراد آسیب‌پذیر - حمایت کند. این حمایت باید شامل آموزش عمومی برای کاهش خشونت‌های ناموسی، تقویت نقش پلیس و دادگاه‌ها در پیشگیری از جرایم و همسوسازی قوانین داخلی با استانداردهای بین‌المللی باشد. درنهایت اینکه انحصار اجرای عدالت توسط دولت نه تنها اصل حاکمیت قانون را تقویت می‌کند، بلکه به تحقق عدالت اجتماعی و کاهش نابرابری‌ها نیز یاری می‌رساند.

نتیجه

پژوهش حاضر با تمرکز بر پرسش اصلی مبنی بر خاستگاه توجیه قانونی مواد بند «ث» ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی و ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (کتاب پنجم - تعزیرات)، نشان داد که انتساب این توجیه به منابع معتبر فقهی به‌ویژه روایت سعد بن عبادہ، با

دشواری‌های جدی تفسیرشناسی مواجهه است. تحلیل تفسیرشناسی این روایت در افق کامل متنی، تاریخی و غایی آن آشکار کرد که مفاد روایت نه تنها ناظر بر اعطای مجوز اجرای خودسرانه عدالت کیفری نیست، بلکه در اصل هشدار صریح علیه خودسری، تأکید بر انحصار اعمال عدالت در نهاد حاکم و ضرورت اثبات سخت‌گیرانه زنا از طریق سازوکارهای قضایی است. بنابراین تفسیر رایج که از این روایت مجوز معافیت یا تخفیف شدید مسئولیت کیفری در قتل‌های موسوم به ناموسی استخراج کرده است، تفسیری بعید و از منظر اصول فقه و تفسیرشناسی حقوقی، واجد خطای روشی محسوب می‌شود. بر این اساس، می‌توان منشأ واقعی این توجیه تقنینی را نه در فقه اسلامی، بلکه در نفوذ نگرش‌های پدرسالارانه و پیش‌فرض‌های فرهنگی - تاریخی حاکم بر فرآیند قانون‌گذاری جستجو کرد.

در پاسخ به پرسش فرعی پژوهش درباره شباهت‌ها و تفاوت‌های نظام حقوقی ایران و انگلستان، یافته‌ها نشان می‌دهد که هرچند در هر دو نظام حقوقی، به گونه‌ای امکان تخفیف مسئولیت کیفری در قتل‌های ناشی از تعارضات ناموسی یا فقدان کنترل پیش‌بینی شده است، اما صورت‌بندی حقوقی این تخفیف‌ها متفاوت است. در نظام حقوقی انگلستان، این رویکرد در قالب دفاع «از دست دادن کنترل» و بدون تمایز جنسیتی میان زن و مرد مطرح می‌شود و از حیث نظری، امکان تمسک برابر برای هر دو جنس وجود دارد؛ با این حال این دفاع نیز از منظر انتقادی خالی از اشکال نیست؛ زیرا اولاً احتمال ارتکاب چنین جرایمی از سوی زنان به مراتب کمتر است؛ ثانیاً تمرکز بر خشم یا واکنش هیجانی قابل فهم همچنان می‌تواند به بازتولید الگوهای پنهان پدرسالارانه بینجامد. با وجود این، نکته قابل توجه آن است که نظام حقوقی انگلستان، به مثابه نظامی مبتنی بر کامن‌لا، واجد پویایی نهادی و ظرفیت اصلاح مستمر است و در دهه‌های اخیر با سخت‌گیرانه‌تر کردن شرایط اعمال این دفاع و تحدید دامنه آن، گام‌هایی برای کاهش سوءاستفاده و حمایت مؤثرتر از حق حیات برداشته است.

در پرتو این یافته‌ها، پژوهش حاضر پیشنهاد می‌کند که بند «ث» ماده ۳۰۲ و ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی به سبب تعارض بنیادین با اصل انحصار اعمال عدالت کیفری، حق حیات و موازن عدالت جنسیتی، از نظام تقنینی حذف شوند. با این حال در فرض اصرار مقنن بر حفظ این نهادها، ضروری است که این مقررات صرفاً در قالب جهات تخفیف مجازات و به صورت کاملاً بی‌طرفانه از حیث جنسیت، برای زنان و مردان پیش‌بینی شوند، نه آنکه کامل موجب سلب یا زوال مسئولیت کیفری گردند. چنین اصلاحی می‌تواند ضمن جلوگیری از مشروعیت بخشی به خشونت ناموسی، نظام عدالت کیفری را به سوی رویکردی انسان‌محور، عقلانی و منطبق با استانداردهای حقوق بشر سوق دهد.

تقدیر و تشکر

از داوران محترم و سردبیر گرامی که با دقت علمی و نکات راهگشای خود زمینه ارتقای کیفیت این مقاله را فراهم آوردند، صمیمانه سپاسگزاریم.

منابع مالی

این پژوهش بدون حمایت مالی خاصی از هیچ نهاد یا سازمانی انجام شده و تمامی هزینه‌های مرتبط با آن توسط نویسندگان تأمین گردیده است.

مشارکت نویسندگان

کلیه مراحل پژوهش شامل طراحی مطالعه، گردآوری و تحلیل داده‌ها، نگارش و بازبینی متن، به‌طور مشترک توسط نویسندگان مقاله انجام شده است.

تضاد منافع

نویسندگان پژوهش تأیید می‌کنند که هیچ‌گونه تضاد منافع (مالی، شخصی، حرفه‌ای یا دیگر روابط) که بتواند بر نتایج یا تفسیرهای ارائه شده در این پژوهش تأثیر بگذارد، وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. See: UN Women, "Five Essential Facts to Know about Femicide," November 25, 2025, Accessed on February 17, 2026 at: <https://knowledge.unwomen.org/en/articles/explainer/five-essential-facts-to-know-about-femicide>

۲. Namus (or nāmūs) is a Middle Eastern, Arabic-derived term often translated as honor, virtue, or reputation, particularly within a patriarchal context regarding family, respectability, and modesty. It denotes a code of honor, sometimes associated with rigid gender roles.

۳. در این خصوص می‌توان به برخی مقالات مرتبط رجوع کرد؛ همچون محمدباقر مقدسی و مهرانگیز روستائی، «قتل‌های ناموسی و مطالعه تطبیقی بازنمایی آن در نظام‌های کیفری غربی، اسلامی و ایران»، (۱۴۰۳ ه‍.ش)؛ کیومرث کلانتری و رضا هادی‌زاده، «بررسی تطبیقی قلمرو تأثیر اکراه در قتل عمد در حقوق کیفری ایران و انگلستان»، (۱۳۹۸ ه‍.ش)؛ سهیلا ابراهیمی لویه، «بررسی ماهیت قتل‌های ناموسی و رویکرد نظام حقوق بشر نسبت به آن»، (۱۳۹۲ ه‍.ش)؛ بهجت یزدخواستی و حامد شیر، «ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان»، (۱۳۸۸ ه‍.ش)؛ رحیم نوبهار و علیرضا نوبهاری طهرانی، «مبانی پدرسالاری قانونی با نگاهی به نقش آن در جرم‌انگاری»، (۱۴۰۱ ه‍.ش).

۴. پدرسالاری (به انگلیسی: Patriarchy). این واژه در معنای تحت‌اللفظی به معنای «حکومت پدر» است. ریشه آن از واژه یونانی *πατριάρχης* (patriarkhēs) به معنای «پدر یا رئیس یک قوم» گرفته شده است. این واژه ترکیبی از *πατρία* (patria) به معنای «تبار، نسب، خانواده، سرزمین پدری» است که مشتق از *πατήρ* (patēr) به معنای «پدر» و *ἀρχή* (arkhē) به معنای «سلطه، اقتدار، حاکمیت» می‌باشد.

۵. رسم دوران جاهلیت که مرد، همسرش را نزد مردی دیگر با ویژگی‌های مطلوب (مثلاً شجاعت یا جایگاه قبیله‌ای) می‌فرستاد تا از او باردار شود و فرزند به شوهر منسوب گردد.
۶. توافق میان دو مرد برای ازدواج با دختر یا خواهر یکدیگر بدون مهریه، به شرط اینکه ازدواج متقابل انجام شود و جای مهریه را بگیرد.
۷. توافق میان دو مرد برای ازدواج با دختر یا خواهر یکدیگر بدون مهریه، به شرط اینکه ازدواج متقابل انجام شود و جای مهریه را بگیرد.
۸. Iraq Penal Code No. 111 of 1969, art. 409 (as amended), Ministry of Justice – Iraq, accessed on February 17, 2026, at: <https://www.moj.gov.iq/>.
۹. Kuwait Penal Code, Law No. 16 of 1960, art. 153 (as amended), Ministry of Justice – Kuwait, accessed on February 17, 2026, at: <https://www.moj.gov.kw/AR/Pages/default.aspx>.
۱۰. Egypt, Egyptian Penal Code, Law No. 58 of 1937, art. 237, accessed on February 17, 2026, at: <https://manshurat.org/node/12345>.
۱۱. Belgium, Code pénal belge, Law of 8 June 1867, art. 413, accessed on February 17, 2026, at: <https://antislaverylaw.ac.uk/wp-content/uploads/2019/08/Belgium-Criminal-Code-1.pdf>.
۱۲. يقول: إن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله قالوا لسعد بن عباد، أرايت لو وجدت على بطن امرأتك رجلا ما كنت صانعا به قال كنت أضربه بالسيف قال فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ما ذا يا سعد، فقال سعد قالوا لو وجدت على بطن امرأتك رجلا ما كنت صانعا به فقلت أضربه بالسيف فقال يا سعد فكيف بالاربعة الشهود فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله، بعد رأي عيني وعلم الله أن قد فعل قال إي والله بعد رأي عينك وعلم الله أن قد فعل إن الله قد جعل لكل شيء حدا وجعل لمن تعدى ذلك الحد حدا.

۱۳. هرمنوتیک زمینه‌مند (به انگلیسی: Contextual Hermeneutics) رویکردی تفسیری است که معنای متون را در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و قدرت جستجو می‌کند. در این نگاه، فهم متن بدون توجه به شرایط تولید و افق مفسر ناقص است و معنا همواره در تعامل متن و بافت شکل می‌گیرد.

۱۴. هرمنوتیک گزینشی (به انگلیسی: Selective Hermeneutics) به رویکردی در علم تفسیر متون (هرمنوتیک) اشاره دارد که در آن، مفسر بخش‌های خاصی از متن را انتخاب کرده و بر آنها تأکید می‌کند، در حالی که بخش‌های دیگر را نادیده می‌گیرد یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهد.

۱۵. EWCA Crim [۲۰۱۳] R v Dawes . ۳۲۲

۱۶. <https://ipsaloquitur.com/criminal-law/cases/r-v-dawes-carlos> .

۱۷. EWCA Crim [۲۰۱۲] R v Clinton .

۱۸. <https://www.bailii.org/ew/cases/EWCA/Crim/2012/2.html> .

۱۹. EWCA Crim [۲۰۱۴] R v Jewell . ۴۱۴

۲۰. UK, HC Deb 30 November 2022, vol 723, col 906 (Domestic Homicide Sentencing Review).

[Hansard] [https://hansard.parliament.uk/commons/2022-11-30/debates/7BAFD6CD-](https://hansard.parliament.uk/commons/2022-11-30/debates/7BAFD6CD-DFBF-4EC0-AEAC-37E867D54063/DomesticHomicideSentencingReview)

DFBF-4EC0-AEAC-37E867D54063/DomesticHomicideSentencingReview.

۲۱. EWCA Crim [۲۰۱۳] R v Asmelash . ۱۵۷

۲۲. آزمون مک‌ناتن (M'Naghten Test)، برگرفته از پرونده R v M'Naghten (۱۸۴۳) در حقوق انگلستان، یک استاندارد حقوقی برای دفاع جنون است که طبق آن، متهم باید ثابت کند در زمان ارتکاب جرم، به دلیل نقص عقل (مانند بیماری روانی)، طبیعت و کیفیت عمل خود را نمی‌دانسته یا نمی‌دانسته که عملش اشتباه (از نظر اخلاقی یا قانونی) است. این آزمون بر اختلال کامل در تشخیص درست و غلط تمرکز دارد و در بسیاری از نظام‌های حقوقی مشترک المنافع، مبنای ارزیابی مسئولیت کیفری افراد مبتلا به اختلالات روانی قرار می‌گیرد.

۲۳. International Covenant on Civil and Political Rights [ICCPR], 1966, art 6 .

کتاب‌نامه

۱. ابراهیمی لویه، سهیلا. (۱۳۹۲ ه.ش). «بررسی ماهیت قتل‌های ناموسی و رویکرد نظام حقوق بشر نسبت به آن». پژوهش‌های حقوقی. ش ۲۳. ص ۱۳۸ - ۱۵۶.
۲. آقایی‌نیا، حسین. (۱۴۰۲ ه.ش). جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص (جنایات). تهران: انتشارات میزان.
۳. جعفری، نیکا. (۱۳۹۸ ه.ش). جرایم ناشی از نفرت در حقوق ایران و انگلستان. تهران: انتشارات مهرکلام.
۴. حرّ العاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ ه.ش). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. تحقیق: محمدرضا حسینی جلالی. قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
۵. خمینی، روح‌الله. (۱۳۹۴ ه.ش). تحریر الوسیلة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۶. خویی، ابوالقاسم. [بی‌تا]. مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۷. دهخدا، علی‌اکبر؛ و گروهی از نویسندگان. (۱۳۷۷ ه.ش). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۸. دورانت، ویل. (۱۳۶۷ ه.ش). تاریخ تمدن (مشرق زمین، گاهواره تمدن). ترجمه: احمد آرام و دیگران. تهران: شرکت انتشار.
۹. راوندی کاشانی، فضل‌الله بن علی. (۱۴۱۸ ه.ش). النوادر. به اهتمام احمد صادقی اردستانی. تهران: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
۱۰. رشتی، میرزا حبیب‌الله. [بی‌تا]. بدائع الأفكار. قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
۱۱. شهید الثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۰ ه.ش). اللمعة الدمشقية. قم: کتابفروشی داوری.
۱۲. طبرسی، فضل بن الحسن. (۱۴۱۵ ه.ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تحقیق: لجنة من العلماء و المحققين الأخصائيين. ج ۸. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ ه.ش). المبسوط فی فقه الإمامیة. تحقیق: محمدباقر بهبودی و محمدتقی کشفی. تهران: مکتبه المرتضویة.
۱۴. عمید، حسن. (۱۳۸۶ ه.ش). فرهنگ عمید. تهران: امیرکبیر.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳ ه.ش). الکافی. تحقیق: علی‌اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۱۶. کار، کلودیا؛ و مورین جانسون. (۱۳۹۶ ه.ش). سرآغازی بر حقوق کیفری انگلستان و ویلز. ترجمه: امیر اعتمادی. تهران: انتشارات میزان.
۱۷. کبیری، افشار. (۱۳۹۷ ه.ش). «تحلیل جامعه‌شناختی پدیده قتل ناموسی با رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی». فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان. دوره ۱۳، ش ۲. ص ۸۴ - ۵۳.
۱۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۶ ه.ش). ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

۱۹. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی. (۱۴۰۶ هـ). روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. قم: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
 ۲۰. مدنیان، غلامرضا. (۱۳۹۳ هـ.ش). نظم عمومی در حقوق اساسی ایران. تهران: نشر میزان.
 ۲۱. مظفر، محمدرضا. [بی تا]. اصول الفقه. قم: اسماعیلیان.
 ۲۲. مقدسی، محمدباقر؛ و مهرانگیز روستائی. (۱۴۰۳ هـ.ش). «قتل‌های ناموسی و مطالعه تطبیقی بازنمایی آن در نظام‌های کیفری غربی، اسلامی و ایران». پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب. دوره ۱۱. ش ۲. ص ۱۳۹ - ۱۶۲.
 ۲۳. نوبهار، رحیم؛ و علیرضا نوبهاری طهرانی. (۱۴۰۱ هـ.ش). «مبانی پدرسالاری قانونی با نگاهی به نقش آن در جرم‌انگاری». مطالعات حقوقی (علوم اجتماعی و انسانی شیراز). دوره ۱۴. ش ۲. ص ۳۷۳ - ۴۰۱.
 ۲۴. نوری، حسین بن محمدتقی. (۱۴۰۸ هـ). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسة آل‌البیت لإحياء التراث.
 ۲۵. نوزیک، رابرت. (۱۴۰۲ هـ.ش). بی‌دولتی، دولت و آرمان‌شهر. ترجمه: محسن رنجبر. تهران: نشر مرکز.
 ۲۶. هاشمی (الف)، سیدحسین. (۱۳۸۴ هـ.ش). «قتل در فراش؛ ضرورت بازگشت قانون به فقه». نشریه مطالعات راهبردی زنان. ش ۲۷.
 ۲۷. هاشمی (ب)، محمد. (۱۳۸۴ هـ.ش). حقوق بشر و آزادی‌های اساسی. تهران: نشر میزان.
 ۲۸. یزدخواستی، بهجت؛ و حامد شیرری. (۱۳۸۷ هـ.ش). «ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان». مطالعات اجتماعی. روان‌شناختی زنان (مطالعات زنان). دوره ۶. ش ۳. پیاپی ۱۸. ص ۵۵ - ۷۹.
 ۲۹. یزدیان جعفری، جعفر؛ و الهه خیرمند. (۱۳۹۴ هـ.ش). «پدرسالاری کیفری؛ مفهوم، انواع، مشروعیت و مصادیق آن در حقوق کیفری». حقوق اسلامی. دوره ۱۲، ش ۴۵. ص ۶۷ - ۱۰۶.
- <https://lib.eshia.ir/13094/1/0>
- Belgique. (1867). Code pénal belge, art. 413.
- Cornish, D. B., & Clarke, R. V. (Eds.). (1986). The reasoning criminal. <https://archive.org/details/reasoningcrimina0000unse/page/n7/mode/2up>
- Coroners and Justice Act 2009.
- de Beauvoir, S. (1956). The second sex.
- Duff, R. A. (2007). Answering for crime.
- Egypt. (1927). Egyptian Penal Code, art. 237.
- Feinberg, J. (1987). Harm to others. New York: Oxford University Press.
- France. (1810). Code pénal, art. 324.
- Homicide Act 1957.
- Hospers, J. (1980). Libertarianism and legal paternalism. Journal of Libertarian Studies, 7(3).

- Husak, D. (2005). On the supposed priority of justification to excuse. *Law and Philosophy*, 24, 557–594. <https://doi.org/10.1007/s10982-005-0845-8>
- International Covenant on Civil and Political Rights. (1966).
- Iraq. (1969). Iraq Penal Code No. 111, art. 409. <https://www.moj.gov.iq/>
- Kuwait. (1960). Kuwait Penal Code, Law No. 16, art. 153. <https://www.moj.gov.kw>
- Law Commission. (2006). Murder, manslaughter, and infanticide.
- Locke, J. (1823). *Two treatises of government*.
- Quick, O., & Wells, C. (2006). *Getting tough with defences*.
- Ricoeur, P. (1976). *Interpretation theory*.
- R v Asmelash (Dawit). <https://ipsaloquitur.com/criminal-law/cases/r-v-asmelash-dawit/>
- R v Clinton [2012] EWCA Crim 2. <https://www.bailii.org/ew/cases/EWCA/Crim/2012/2.html>
- R v Dawes. <https://www.e-lawresources.co.uk/r-v-dawes>
- R v Jewell. <https://www.casemine.com/judgement/uk/5a8ff8cc60d03e7f57ecd953>
- Suber, P. (1999). *Philosophy of Law: An Encyclopedia*.
- UN Women. (n.d.). Five essential facts to know about femicide. <https://knowledge.unwomen.org/en/articles/explainer/five-essential-facts-to-know-about-femicide>
- United Kingdom. (2022). HC Deb, 30 November 2022, vol. 723, col. 906.
- Walby, S. (1990). *Theorizing patriarchy*.

پرونده‌ها

- R v Asmelash [2013]
- R v Clinton [2012]
- R v Dawes [2013] EWCA Crim 322
- R v Jewell [2014] EWCA Crim 414

